

## اشکال سوم امام بر مقدمه چهارم محقق نائینی:

«الثالث: أن العصيان لا يكون متأخراً رتبة عن الأمر، لعدم ملاك التأخر الرتبي فيه، فإنه إمّا من ناحية العلوية و المعلولية، أو كون شيء جزء للعلّة أو جزء للماهية أو شرطاً للتأثير أو التأثير، و كلّها مفقود بالنسبة إلى العصيان.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. [مرحوم اصفهانی می فرمود که ترتیب رتبی چنین است: امر به اهم ← عصیان امر اهم ← امر به مهم]
۲. عصیان در رتبه متأخر از امر نیست چراکه ملاک تأخر رتبی در این جا وجود ندارد.
۳. تقدم و تاخر رتبی یا بین علت و معلول است یا بین جزء العلّه و معلول و یا بین جزء ماهیت و ماهیت و یا بین شرط تأثیر (شرط علّت) و تأثر. و این در حالی است که بین امر به اهم و عصیان آن هیچ کدام از این رابطه ها برقرار نیست.

حضرت امام سپس به یک اشکال اشاره می کنند:

«لا يقال: إنّ إطاعة كلّ أمر متأخرة عن الأمر رتبة، لأنّها عبارة عن الانبعاث عن البعث، و لا إشکال فی تأخر الانبعاث عن البعث رتبة تأخر المعلول عن علّته أو عن جزئها، و العصيان عبارة عن ترك الامتثال بلا عذر، و هو مصداق نقيض الإطاعة، و الماهية و مصداقها ليسا في رتبتين، لمكان اتّحادهما الذاتی، فالعصيان في رتبة نقيض الإطاعة، و نقيض الإطاعة في رتبتها، لأنّ النقيضين في رتبة واحدة، و ما مع المتأخر رتبة متأخر كذلك، فينتج أنّ العصيان متأخر عن الأمر. و أيضاً: إنّ الأمر بالشیء يقتضى النهی عن ضده العامّ، فالأمر بالأهمّ دافع للعصيان و علّة لرفعه، و علّة الشیء مقدّمة علیه، و العصيان و رفعه في رتبة واحدة، لكونهما نقيضين، و ما مع المعلول مؤخر عن العلّة.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. ان قلت: اولاً اطاعت هر امری از آن امر، رتبه متأخر است، چراکه اطاعت یعنی انبعاث و انبعاث از بعث

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۴۶.

۲. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۴۷.



متأخر است (از نوع تأخر معلول از علّت یا از جزء علت) و از طرفی عصیان هم ترک بدون عذر امتثال و اطاعت است، پس عصیان از مصادیق ترک اطاعت است پس عصیان با اطاعت هم رتبه است.

۲. [به عبارت دیگر:

الف) عصیان مصادیق ترک اطاعت است پس با ترک اطاعت هم رتبه است چراکه:

ب) هر چیز با مصادیقش ذاتاً متحد است.

ج) اطاعت از امر متأخر است چراکه اطاعت انبعاث است و امر بعث.

د) نقیض هر چیز با آن چیز هم رتبه است پس اطاعت و ترک اطاعت هم رتبه هستند.

پس: عصیان رتبه متأخر از امر است.]

۳. و ثانیاً: امر به شی مقتضی نهی از ضد عام (ترک آن شی) است، پس امر به اهم مقتضی ترک عصیان

است یعنی علّت رفع عصیان است. و از طرفی علّت یک شی بر آن شیء مقدّم است رتبه در حالیکه

عصیان و رفع عصیان هم رتبه هستند.

[امر به شی = نهی از ترک عصیان ← ترک عصیان = رتبه عصیان]

حضرت امام سپس به این اشکال جواب می دهند:

«فإنه يقال: كون النقيضين، في رتبة واحدة ممنوع، مرّ الكلام فيه، و كون ما مع المتأخر متأخراً رتبة

ممنوع أيضاً، لأنّ مناط التأخر الرتبيّ هو ما قدّمناه، و مع فقدانها لا وجه للتأخر، و قياس التأخر

الرتبيّ الذي يدركه العقل لأجل بعض المناطق بالتأخر الزمانيّ الخارجی، مع الفارق. فاتضح الجواب

عن الشبهتين، و قد أغمضنا عن بعض الشبهات الواردة عليهما.

نعم، العصيان يتأخر عن الأمر زماناً لو أغمض عن الإشكال الآتی، و هو غير التأخر الرتبيّ.

هذا، مضافاً إلى أنّ العصيان عبارة عن ترك المأمور به بلا عذر، و هو معنی عدمی لا يمكن أن

يتّصف بحیثیّة وجودیّة مطلقاً، و قد تکرر منّا: أنّ القضايا الصادقة التي موضوعاتها أمور عدمیّة لا بدّ

و أن تكون من السالبة المحصّلة أو ترجع إليها، و الموجبات مطلقاً لا تصدق في الأعدام إلاّ بتأوّل و

في بعض القضايا الغير المعترية، كقوله: «العدم عدم»، فالعصيان بما أنّه عدمی لا يمكن أن يتأخر عن

شیء أو يتقدّم، و لا يمكن أن يكون موضوعاً لحكم و لا شرطاً لشیء أو مانعاً عنه.

و بما ذكرنا ينهدم أساس الترتب، لأنّه مبنی على التقدّم و التأخر الرتبيّين، و هما بين الأمر و إطاعته



على تأمل فيه أيضا لا بينه و بين عصيانه. اللهم إلا أن يجعل الموضوع [هو] الذي لا يأتي بالمأمور به بلا عذر، لكن مع ذلك لا يكون التقدّم رتبياً.<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. قلت: اولاً گفتیم که «اینکه گفته شده است تقيضین در یک رتبه هستند» کلام کاملی نیست<sup>۲</sup> در ضمن بحث از امر به شی مقتضی نهی از ضد عام] (بند د)
۲. و ثانیاً اگر هم بپذیریم که عصیان و اطاعت معیت دارند، اما: اینکه «هر چه با متاخر رتبی همراه است، متاخر رتبی است» (عصیان و اطاعت) هم کلام کاملی نیست چراکه: ملاک تأخر رتبی همان است که گفتیم (تقدّم علت و جزء العله و شرط العله بر معلول و جزء ماهیت بر ماهیت) و چون چنین ملاکی در «همراه» نیست، پس تأخر رتبی هم در آن نیست.
۳. پس اینکه «آنچه زماناً همراه با متأخر زمانی است، متأخر زمانی است» نمی تواند باعث شود که چنین نکته ای را با تأخر رتبی قیاس کنیم.
۴. البته عصیان از امر، تأخر زمانی دارد ولی این ربطی به تأخر رتبی ندارد.
۵. ثالثاً: عصیان یعنی «ترک مأموریه بدون عذر» و این یک معنی عدمی است و گفته ایم که معانی عدمی نمی تواند یک معنای وجودی یعنی «متاخر» باشد. پس نمی توان گفت عصیان «متاخر» است چراکه امر عدمی، دارای حیثیت وجودی نمی شود.
۶. و گفته ایم که هر قضیه ای که موضوع آن امر عدمی است (ترک مأموریه متأخر است) باید به سالبه محصله برگردد (مأموریه متأخر نیست)
۷. و این اشکال اساس ترتب را از بین می برد چراکه همه سخن مقدمه چهارم بر آن بود «که «عصیان» متاخر از امر به اهم است و متقدم بر امر مهم است، پس امر اهم و امر مهم هم رتبه نیستند» در حالیکه تأخر و تقدم بین «اطاعت و امر» فرض دارد - اگر آن را بپذیریم - ولی امر و عصیان (چون امر عدمی است) فرض ندارد.

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۴۷.

۲. ن ک: مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، ص ۱۲.



۸. ان قلت: موضوع را «انسانی که مامور به را ترک می کند» قرار می دهیم که یک امر ثبوتی است.

۹. قلت: چنین انسانی تقدم رتبی بر امر به مهم ندارد [و تأخر از امر به اهم ندارد]

ما می گوئیم:

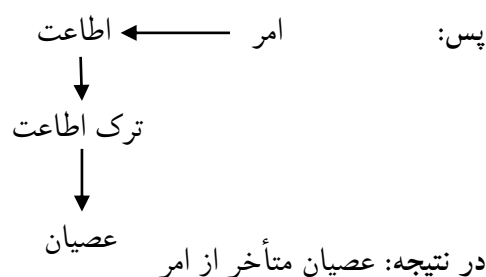
چنانکه گفتیم اساس استدلال «مايقال» بر این استوار بود که:

(الف) عصیان مصداق ترک اطاعت است.

(ب) مصداق هر چیز با او هم رتبه است.

(ج) اطاعت از امر متأخر است.

(د) ترک اطاعت و اطاعت هم رتبه هستند (تقیضین)



حضرت امام در جواب «اولاً» بند «د» را رد کردند در جواب «ثانیاً» سخن را برای تکمیل بند (د) مطرح

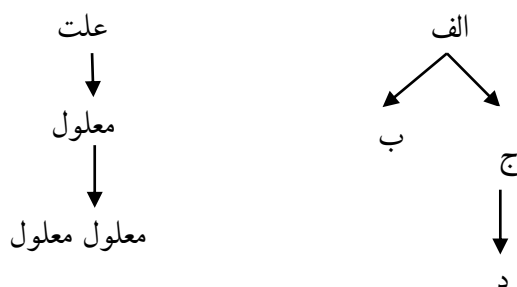
کردند ایشان به بند الف و ب و ج اشاره ندارند و گویی آنها را می پذیرند.

کلام ایشان در «ثالثاً»، رد نتیجه است.

ما می گوئیم:

۱. درباره آنچه حضرت امام در ردّ «ما مع المتأخر رتبة، متأخر رتبة» مطرح کردند، قابل منع است.

توجه کنیم که در:



ب و ج هم رتبه هستند و لذا می توان به آنها گفت که «مع» هستند.



حال: در مورد رابطه (ج، د و ب) اگر کسی بگوید: ما (ب) مع المتقدم (ج)، متقدم (بر د) غلط است و در این قسمت فرمایش امام کامل است چراکه (ب) هیچ تقدّم علی و رتبی بر (د) ندارد، ولی درباره رابطه (الف، ب، ج) اگر کسی بگوید:

ما (ب) مع المتأخر (ج) متأخر (از الف) سخن درستی است چراکه: معیت (ج و ب) در یک رتبه، فقط در صورتی است که هر دو معلول یک علت واحد باشند و لذا حتماً (ب) هم از (الف) متأخر است.<sup>۱</sup> پس «ما مع المتأخر متأخر» در صورتی کلام صحیحی است که آن دو چیزی که با هم «مع» هستند، «معلولی علة واحدة» باشند. ولی چون یک شی با نقیض خود، (یعنی اطاعت و ترک اطاعت)، «معلولی علة واحدة» نیستند. این قاعده در آنجا جاری نیست.

پس به عبارت دیگر اگر گفتیم فقط «معلولی علة واحدة»، هم رتبه هستند و بس، قاعده درست است ولی «یک شی و نقیض او» هم رتبه نیستند. و اگر گفتیم «یک شی و نقیض آن» هم رتبه هستند، آن قاعده به صورت «مطلق» صحیح نیست.

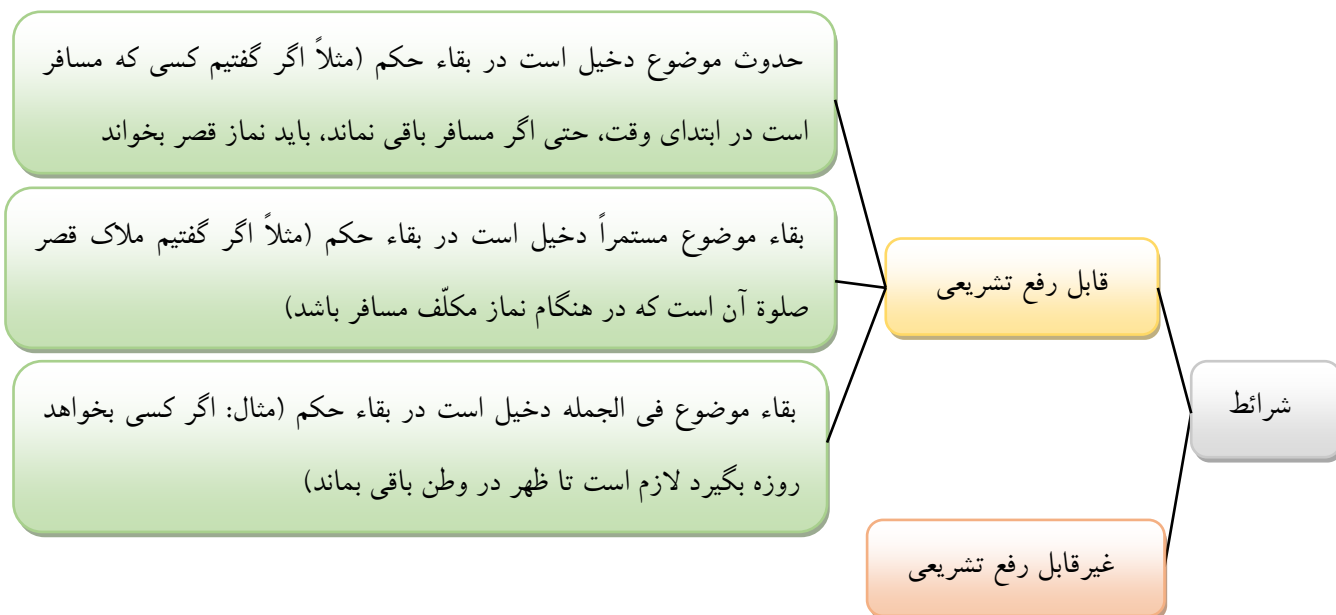
#### اشکال امام بر مقدمه پنجم مرحوم نائینی:

ما سابقاً (ص ۲۰۴ در سنانه سال نهم) این مقدمه را تحت عنوان مقدمه ششم مطرح کردیم و گفتیم مرحوم نائینی در این مقدمه می گویند، شرط تکلیف که تبدیل به قید موضوع می شود، دو نوع است، نوع اول شرائطی است قابل وضع و رفع تشریحی نیست مثل بلوغ و عقل و وقت و نوع دوم آن شرائطی است که قابل وضع و رفع تشریحی است مثل استطاعت در حج (که شارع می تواند بگوید اگر قرض داری مستطیع نیستی، پس تعریف استطاعت در دست شارع است)

هم چنین از زوایه دیگر شرائط قابل تقسیم دیگری هم هستند که مجموع تقسیم بندی چنین می شود:

۱. ن ک: اسفار، ج ۲، ص ۱۴۱.





حضرت امام مقدمه پنجم مرحوم نائینی را چنین تقریر می کند (که البته چون ناظر به کل بحث ایشان است، اندکی با آنچه از ایشان خواندیم متفاوت است):

«المقدّمة الخامسة: الموضوع للحکم إمّا غير قابل للوضع و الرفع التشريعیين، كالعقل، و البلوغ، أو قابل لهما، و الثاني إمّا قابل للدفع و الرفع، أو قابل للدفع فقط، و على التقديرين إمّا أن يكون قابلاً للرفع الاختياري للمكلف - أيضاً - أو لا، و الرفع التشريعی إمّا أن يكون بنفس التكليف أو بامثاله. و محلّ البحث في الأهمّ و المهمّ هو هذا الأخير، و هو ما إذا كان امثال التكليف رافعا لموضوع الآخر حيث يتحقّق اجتماع كلّ من الخطابين في الفعلية، لأنّه ما لم يتحقّق امثال أحد الخطابين - الذي فرضنا أنّه رافع لموضوع الآخر بامثاله - لا يرتفع الخطاب الآخر، فيجتمع الخطبان في الزمان و الفعلية بتحقّق موضوعهما.

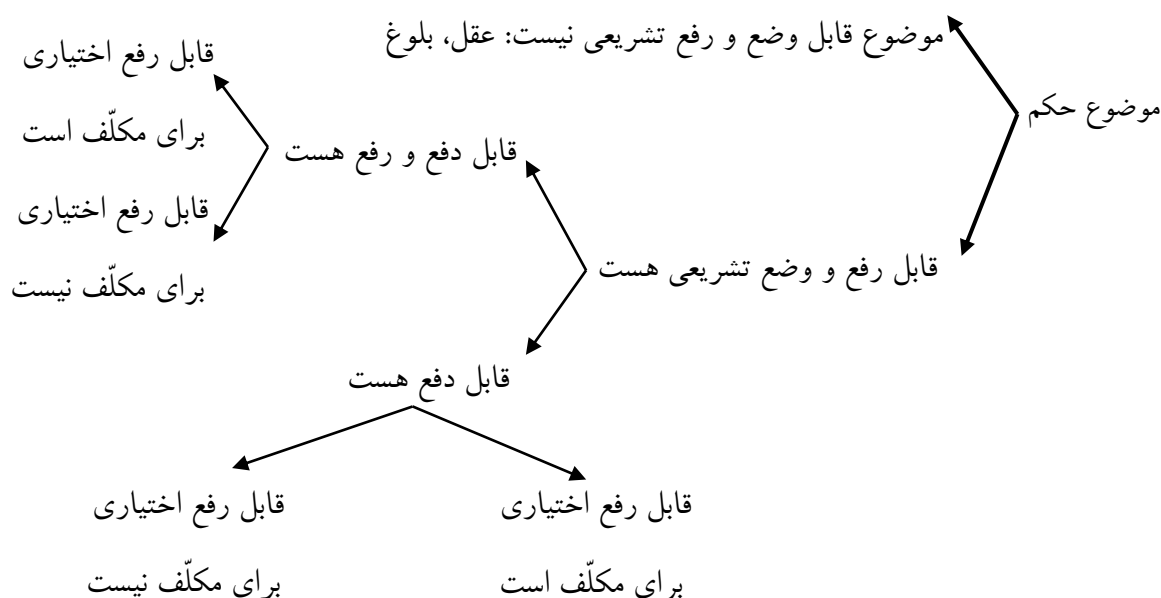
و التحقيق: أن اجتماع مثل هذين الخطابين لا يوجب إيجاب الجمع.»<sup>۱</sup>

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۴۸.



توضیح:

۱.



۲. هم چنین رفع تشریعی گاهی با «نفس تکلیف کردن» است و گاهی با «امتنال تکلیف» است یعنی گاهی مثل قصر و تمام است یعنی به محض اینکه به نماز تمام امر می کند، نماز قصر ساقط می شود ولی گاهی مثل ازاله و امر به صلوة است یعنی اگر امر به ازاله را امتثال کردی، امر به صلوة موجود نمی شود (رفع می شود)

۳. پس اگر دو امر به این نحوه مورد خطاب واقع شدند و هر دو هم بالفعل بودند، مشکلی پدید نمی آید.

